



بررسی شخصیت و عملکرد کاووس شاه کیانی از دیدگاه فردوسی و مورخین اسلامی

فاطمه معروفخانی^۱

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۱۰/۱۱

مسعود محمدی^۲

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۱۲/۲۱

جواد سخا^۳

چکیده

شخصیت کاوس در منابع متلون و پیچیده است. منابع مختلف، روایات متعددی از زندگی و سلطنت و وقایع روزگار او بدست می‌دهند. در اوستا نام او به دو صورت ضبط شده؛ یکی کوی اوسَدَن (kavi- usadhan) و دیگری اوسن (usan) و در دینکرت کی اوس آمده است. در اغلب منابع اسلامی نام او کاوس ذکر شده است. وی فرزند کیقباد است. در اوستا فرزند «کی اپیوه» است که او نیز فرزند کیقباد است ولی در شاهنامه و در دیگر منابع اسلامی کیکاووس فرزند کیقباد ذکر شده است. او یکی از مشهورترین شاهان کیانی است که در منابع به نمرود شباهت دارد. داستان زندگی او پر از رویدادهای اساطیری و خیالی همچون پیروزی بر دیوان، مرگ فرزندش سیاوش بدست افراسیاب، و متعاقب آن جنگهای طولانی ایران و توران، کوشش بی فایده اش در رفتن به آسمان، رقابت با ایزدان، و است. از دو سفر جنگی مصیبت باری که در شاهنامه و سایر منابع به او نسبت داده شده؛ یکی سفر جنگی او به مازندران و دیگری مبارزه اش با شاه هاماوران، که هر دو به شکست و اسارت او می انجامد؛ که در هر دو با دخالت رستم جهان پهلوان به خوشی پایان می پذیرد. در شاهنامه کاووس بیش از هر پادشاه ایرانی شخصیت منفی دارد؛ در صورتیکه در اوستا او بزرگترین و پر شکوه ترین شهريار کیانی است. در منابع مورخین اسلامی او بسان پادشاهی نیرومند و فاتح ذکر شده است. بر رسی حوادثی که در دوران عمر ۱۵۰ ساله او روی داده است و نیز نحوه بر خوردش با وقایع گوناگون، پهلوانان، دربار، بزرگان و دشمنان ایران و خلیقات وی در اوستا و منابع مورخین مهمترین مساله این پژوهش است. نتیجه اینکه صرف نظر از اشتباهاتی که این پادشاه کیانی در بر خورد با بعضی از مسائل در دوران سلطنت خود داشت، به داوری اغلب مورخین، وی پادشاهی ممتاز از نظر فتوحات و خلق و خوی و کارهای گوناگونی که انجام داده، میباشد. چرا که والاترین رویدادهای حماسی تاریخ اساطیری ایران در دوره پادشاهی او شکل گرفت و به سر انجام رسید.

کلیدواژگان: کیانیان، کاووس، فره ایزدی، هاماوران، توران.

^۱ دانشجوی دکتری باستان‌شناسی، گروه باستان‌شناسی، واحد ابهر، دانشگاه آزاد اسلامی، ابهر، ایران. نویسنده مسئول: fatemehmaroofkhani@gmail.com

^۲ عضو هیئت علمی گروه تاریخ، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه فرهنگیان، قزوین، ایران.

^۳ استادیار گروه باستان‌شناسی، واحد ابهر، دانشگاه آزاد اسلامی، ابهر، ایران.

مقدمه

با کیانیان وارد دومین دوره بزرگ تاریخ ایران میشویم. در نخستین دوره یعنی پیشدادیان شاهان غالباً سرشت اساطیری دارند. در صورتی که شاهان کیانی از کی کواد (کیقباد) تا کیخسرو گروه منسجمی را می سازند که دارای سیماهای یک دودمان هستند. عصر کیانیان عصر پهلوانی ایران است. جنگ میان ایران و توران بخش بزرگی از تاریخ این سلسه را به خود اختصاص داده است؛ به همین دلیل است که ساسانیان به عمد خود را به کیانیان منتسب میکردند. در واقع ساسانیان با بزرگ نمایی شاهان کیانی سعی داشتند، سیاست ملی گرایی آنها را تعقیب کنند و عظمت و شکوه شاهان کیانی را مجدداً احیا کنند. ساسانیان عقیده داشتند که وارثان امپراتوری پهنانور، یعنی امپراتوری کیانیان هستند که اسکندر آن را تجزیه و غارت کرد. اگر چند کیانیان دارای جزئیات اساطیری و داستان های خیالی هستند، اما عموماً معتقدند که گزارش موجود در باره آنان باید شالوده ای در تاریخ باستان مردم اوستایی داشته باشند؛ بنا بر این گمان میرود که با کیانیان ما از تاریخ عمدتاً اساطیری گذشته و وارد تاریخ افسانه ای میشویم. کریستن سن این عقیده هر تسفلد را که سلسله کیانی از کیقباد تا کیخسرو {شاهان مذهبی} را روءسای قبایل شرق دانسته و آنها را با پادشان ماد مقایسه میکند. و نیز کوی ویشناس (کی گشتاسب) را معادل ویشناس هخامنشی میداند که زرتشت نبی به دربار او میرود و مورد استقبال شاه قرار میگیرد؛ نمی پذیرد. و معتقد است که کیانیان سلسله مستقلی در شرق ایران بودند (کریستن سن، ۱۳۵۰، ۲). کیانیان مردمی آریایی نژاد بودند که پس از کوچ از سرزمین اصلی خود از دیگر هموعان خود جا شده و در قسمت شرق و شمال شرق ایران باستان، در اطراف بلخ و سیحون ساکن شدند. دسته ی دیگر از این قوم به ناحیه ی هند و چین رفتند. در شاهنامه ی فردوسی، تاریخ جدایی این اقوام، از زمان تقسیم بندی جهان توسط فریدون که روم و خاور را به سلم، و چین را به تور و ایران را به ایرج بخشید، آغاز می شود. پس از پایان دوران کاملاً اساطیری شاهنامه، یعنی دوره ی پیشدادیان، وارد دوره ی کیانی می شویم. اینان در واقع شاهان تاریخی هستند که بسیاری از داستان ها و افسانه ها، گذشت ایام، نقل شفاهی رویدادها و تأثیر داستان های سلسله های هخامنشی، اشکانی و ساسانی، سبب گردیده است که واقعیت تاریخی آنان در هاله ای از ابهام قرار گیرد. شاهان کیانی نزد ایرانیان به منزله انبیاء بنی اسرائیل اقوام سامی تلقی شده اند. پس از سلطه اعراب به ایران داستان های ملی ایرانیان با قصص اقوام سامی در آمیخته شد. تاریخ سلسله کیانیان به سه دوره تقسیم میشود.

الف - از کیقباد (کی کواد) تا کیخسرو: این دوره با پادشاهی کیقباد شروع میشود. در واقع این دوره با سلطنت کیقباد شروع میشود و با ناپدید شدن کیخسرو خاتمه مییابد. خصیصه بارز این دوره نبرد های طولانی مدت ایران و توران میباشد. این نبردها با کشته شدن سیاوش، پسر کیکاووس بدست افراسیاب و کین خواهی سیاوش به وسیله ایرانیان به اوج خود میرسد. شاهان نخستین کیانی غالباً سرشت اساطیری دارند. این دوره از تاریخ کیانیان دوره حماسی این سلسله را تشکیل میدهد. داستان های این دوره عموماً جنگ و هنر های رزمی است. شکل جنگ ها غالباً نبرد تن به تن است که در آن پهلوانان ارزش و شایستگی خود را ثابت میکنند. دخالت نیرو های فوق طبیعی در این دوره، در پیروزی ها کاملاً مشهود است.

ب- از لهراسب تا گشتاسب: مرحله دوم شهریار کیانیان از پادشاهی لهراسب آغاز و تا پایان حکومت گشتاسب ادامه می یابد. مهم ترین ویژگی این دوره ظهور زرتشت و نبردهای گشتاسب و پسرانش برای گسترش دین بهی میباشد. این دوره را باید دوره مستقلی دانست.

ج- از بهمن تا اسکندر: این دوره از شاهنشاهی کیانیان را می توان بخش تاریخی با خاطرات مبهم ایرانیان از دوره هخامنشیان دانست. باتوجه به اینکه خاطره هخامنشیان نزد ایرانیان به مقدار بسیار زیادی از بین رفته بود، همچنان داستان هایی از آنان وجود داشت؛ مانند برخی روایات زندگی کوروش و اردشیر هخامنشی که به بهمن نسبت داده شده است. کی کاووس دومین و نامدارترین

شاه دوره اول این سلسله است. بر اساس گفته های منابع دوره اسلامی کاووس بر هفت کشور فرمان می رانده است. و بردیوان و آدمیان مسلط بوده است. او روی البرز کوه هفت کاخ ساخت. وی در اوج قدرت فریفته دسایس دیوان شد و ازروی غرور و خود خواهی هوس پرواز در آسمان کرد، ولی سرانجام شومی یافت. برخی مورخان در تاریخ تطبیقی، شخصیت و حوادث مربوط به کیکاووس را با نمرد مقایسه کرده اند و این دو شخصیت را در غرور، ادعای خدایی و فتح آسمان یکی دانسته اند. کی کاووس در اساطیر ایران مظهر قدرت فناپذیر است که در برابر قدرت جهان، هیچ محسوب میشود. او ۱۵۰ سال سلطنت کرد. در پژوهش حاضر نگاهی داریم به وقایع دوران حکومت این پادشاه کیانی و شخصیت او را از دیدگاه منابع دوره اسلامی مورد بررسی قرار خواهیم داد. این فرضیه که دیدگاه اغلب مورخین دوره اسلامی بر خلاف شاهنامه نگرش مثبتی به شخصیت و وقایع دوره سلطنت کاووس دارند و او را مظهر قدرت و درایت درحکومت مورد ستایش قرار داده اند. مورد بررسی قرار خواهد گرفت. نتیجه اینکه صرف نظر از بعضی از نقاط ضعف این پادشاه کیانی دوره حکومت نسبتاً طولانی وی قلمرو کیانیان به اوج وسعت رسید و باوجود پهلوانان نامداری چون رستم و خاندان گودرز ایران بر همه دشمنان خود در شرق و غرب غلبه یافت. چنانکه اغلب مورخین اسلامی او را مورد ستایش قرار داده اند.

روش پژوهش

با توجه به اینکه پژوهش های تاریخی مبتنی بر اسناد و مدارکی است که از گذشته باقی مانده، بالتبع سر و کارش بیشتر بر مکتوبات است که پژوهشگر با مراجعه به مکتوبات باقیمانده از گذشتگان، داده های مورد نیاز را از آنها استخراج و در فرایند پژوهش مورد استفاده قرار میگیرند. در همین راستا پژوهش حاضر با روش توصیفی و تحلیلی و تبیینی با مراجعه به منابع دست اول و استفاده از پژوهش های نوین نگاهی جدید به موضوع پژوهش خواهد داشت. نظر به اینکه بر خلاف تاریخ ماد وهخامنشی و اشکانی و ساسانی دوره کیانی فاقد مدارک و منابع محسوس نظیر آثار باستانی و سایر منابع مادی است، به همین جهت تکیه نگارنده بر مکتوبات و منقولات است که در اوستا و خداینامه ها و آثار مورخین دوره اسلامی ذکر شده است. هدف این پژوهش بر رسی بخشی مهم از تاریخ کیانیان مربوط به دوره سلطنت کاووس شاه است؛ چرا که در مورد شخصیت و عملکرد وی، مورخین دوره اسلامی اطلاعاتی یک دست ارائه نداده اند. این پادشاه کیانی در اوستا با چهره ای متفاوت نسبت به متون فارسی میانه دارد و حتی دیدگاه فردوسی با مورخین دوره اسلامی در مورد وی متفاوت است. به همین جهت نگارنده سعی دارد با ذکر تشابهات و تفاوت ها در مورد شخصیت و عملکرد وی پاسخی در خور ارائه کند.

پیشینه تحقیق

در مورد پیشینه تحقیق باید گفت مورخینی همچون آرتور کریستین سن درکتاب کیانیان (۱۲۲-۱۱۱) در مورد شخصیت و عملکرد با استناد به متون اوستا و منابع پهلوی دیگر شخصیت و جایگاه کاوس شاه را مورد ارزیابی قرار داده و ضمن اشاره به موفقیت های وی بر نقاط ضعف وی نیز اشاره کرده است. احسان یار شاطر نیز در مقاله ای با عنوان تاریخ ملی ایران که در تاریخ ایران پژوهش کمبریج (۵۶۱-۵۵۵) به چاپ رسیده، ویژگی های اخلاقی و شیوه حکومت و جنگهای شاه کاوس را تحلیل کرده و او را شخصیتی «متلون و پیچیده» معرفی میکند. وی در این مقاله از منابعی همچون اوستا و منابع پهلوی و کتب مورخین اسلامی خصوصاً شاهنامه بهره برده است. در مورد خصوصیات اخلاقی و ویژگی های شخصیتی جلال خالقی در اثر ارزشمند خود؛ تحت عنوان «گل رنج های کهن» (۴۱۸-۴۱۲) تصویری جالب بدست میدهد و ضمن بر شمردن نقاط ضعف و قوت این پادشاه دوره

حکومت او را به لحاظ هنرنمایی های رزمی پهلوانان ایرانی دوره موفق ارزیابی میکند. نیز محققینی همچون عبد الحسین زرین کوب در کتاب «تاریخ مردم ایران» داریوش گودرزی در مقاله ای با عنوان «کاوس، اسطوره نیک یا بد» محمود جعفری دهقی در مقاله، «عروج کیکاوس بر آسمان» و دیگران به این شخصیت شگفت آورتاریخ کیانیان پرداخته اند که به لحاظ رعایت اختصار از ذکر همه آنها خود داری می کنیم. نگارنده با مطالعه برخی از پژوهش های صورت گرفته و با مراجعه به منابع اصلی خصوصاً منابع مورخین اسلامی و شاهنامه فردوسی و مقایسه مطالب آنها سعی کرده زوایای مختلف شخصیتی و نیز جایگاه این پادشاه نیرومند را درتاریخ کیانیان مورد بررسی قرار دهد؛ خصوصاً از آن جهت که قضاوت مورخین اسلامی و فردوسی در مورد کاوس شاه متفاوت و گاه متضاد است.

کیکاوس به روایت منابع تاریخی

منابع مختلف، روایات متعددی از زندگی و سلطنت و وقایع روزگار او ارائه می دهند. این تعداد روایات مخصوصاً در مورد نام و نسب او نیز مشهود است. به طوری که نام او کی اُس (کی کاووس) که خود از کیکاوس گرفته شده، آمده است. مسکویه رازی او را فرزند کی بنه پسر کیقباد ذکر کرده است که در بلخ مقیم شد (مسکویه رازی، ۱۳۶۹، ج ۱، ۷۰). «نام او» در اوستا اوسن یا اوسَدَن آمده و در فارسی بایستی اوس باشد. در جزو اسامی قدیم ایرانی نیز در طی تاریخ به اسم اوس بر میخوریم. کاوس اسمی است که با عنوان کی ترکیب یافته؛ اما یکبار دیگر هم این عنوان را به او اضافه نموده و گفته اند کیکاوس، بنا بر این در کیکاوس دو بار کلمه کی موجود است» (پورداد ۱۳۷۷، ج ۲، ۲۳۵). در اوستا وی فرزند کی اپیوه و نوهی کیقباد است و این اسم کی اپیوه یا کی اپیوه نیز نوشته شده است. (رضی، ۱۳۷۹، ۴۴۸). طبری پدر او را کیسه ثبت کرده است (طبری، ۱۳۶۲، ج ۲، ۴۲۱). و بیرونی نیز او را پسر کینیه بن کیقباد ذکر نموده (بیرونی، ۱۳۵۲، ۱۴۹). در فارسنامه این سلسله نسب به صورت کیکاووس بن کی ابنه بن کیقباد آمده است (ابن بلخی، ۱۳۴۶، ۶۵). ابن اثیر او را فرزند کی بنه می داند (ابن اثیر، ۱۳۷۰، ج ۱، ۲۷۹). در روایت فردوسی و بلعمی و ثعالبی این سلسله ی نسب ساده گردیده و او بدون واسطه پسر کیقباد دانسته شده است (بلعمی، ۱۳۷۸، ۴۹۱. ثعالبی، ۱۳۷۲، ۱۰۳) خواند میر نیز او را از صُلب کیقباد میدانند از قول مولف مفاتیح العلوم او را با لقب نمرود معرفی میکند (خواند میر، ۱۳۸۰، ج ۱، ۱۹۱).

در اوستا از این شاه اساطیری بارها به نیکی یاد شده: «فرکیانی نیرومند را می ستائیم که از آن کوی اوسَدَن {کیکاووس} بود» (رضی، ۱۳۷۹، ۳۵۵، ۴۱۶، ۴۴۸ و صفحات دیگر).

«بنا بر نقل دینکرت کی اوس (کیکاوس) بر هفت کشور پادشاهی یافت؛ در صورتیکه سلف او کی گواد و خلف او کی خسرو تنها پادشاه ایران خوانده شدند. این اشاره مسلم اثریست از تصریح یشت پنجم (بند های ۴۷-۴۵). به اینکه کوی اُسَن به بالا ترین قدرت و تسلط بر تمام کشورها و بر آدمیان و دیو ان پادشاهی میکرد. و فرمان های او زودتر از گردش دست اجرا میشد (کریستن سن، ۱۳۵۰، کیانیان، ۱۱۱). «کاووس توانا در پای کوه «ارزیغیه»، صد اسب و هزار گاو و ده هزار گوسفند، او را پیشکش آورد... و از وی خواستار شد: ای اردویسور اناهیتا! ای نیک! ای توانا ترین، مرا این کامیابی ارزانی دار که من بزرگترین شهریار همه کشورها شوم؛ که بر همه دیوان و مردمان و جادوان و پریان و «کوی» ها و «کَرپ» های ستمکار چیرگی یابم.» (اردویسور اناهیتا ... او را کامیابی بخشید» (پور داورد، ۱۳۷۷، ج ۱: ۳۰۶). طبری گزارش مختصری از وقایع روزگار کیکاووس را به قلم آورده و بیشتر به داستان سیاوخش پرداخته است. «گویند روزی که کیکاووس به پادشاهی رسید گفت: «خدا این زمین و مخلوق آنرا به ما داد که

در کار اطاعت وی بکوشیم» وی گروهی از بزرگان اطراف قلمرو خویش را بکشت و کشور و رعیت را از دست اندازی دشمنان اطراف مصون داشت. اقامت کیکاووس به بلخ بود» (طبری، ۱۳۶۲ ج ۲: ۴۲۱).

بلعمی در مورد کیکاووس چنین می نویسد: «و ملک عجم همه او داشت . و حد مشرق از سوی ترکستان افراسیاب داشت، و هر چه از پی آن بود؛ همه تا ناحیت حجاز و سبا و یمن و حد مغرب سلیمان را بود. و این کیکاووس از سلیمان، دیوان خواست تا فرمان او برند و شهرها بنا کنند؛ بسوی او سلیمان دیوان را بر آن کار فرمانبردار او کرد. و هیچ ملکی بروی چیره نشد... و میان او و ترک جیحون بود» (بلعمی ۱۳۸۶، ۵۴۹).

گردیزی تاریخ کیکاووس را اینگونه آغاز می کند «چون کاووس به پادشاهی بنشست؛ هفت کشور بگرفت، همه پادشاهان روی زمین، زیر فرمان او بودند، و سیرت های نیکو گرفت و با مردمان معاملت کرد، و نیکو رفت، و رسم های نیکو آورد، و شهری بنا کرد از روی مشرق؛ و آنرا «کیکرد» نام کرد، و هفت شهر دیگر بنا کرد و سمرقند را او بنا کرد» (گردیزی، ۱۳۶۳، ۴۴). ابن بلخی درباره ی او چنین روایت می کند که «... مقام به بلخ کرد از بهر دفع ترک و هیچ کس را «کی» {کاووس} به دشمنی شناخت زنده نگذاشت» (ابن بلخی، ۱۳۴۶، ۶۵). صاحب مجمل التواریخ حکومت او را ۱۵۰ سال ذکر کرده است (مجله التواریخ و قصص، ۱۳۸۹، ۴۵) در مقایسه بین تواریخ مختلف می توان گفت؛ همگی بر این قول متفق هستند که ابتدای کار کاووس همراه با دانایی و رونق و شکوه بوده است. گویند بردیوان فرمان می رانده (مسکویه رازی، ۱۳۶۹، ۷۲). بنا بر روایت سوتگر نسک کی اوس در میاوه کوه البرز هفت کاخ بر آورد که یکی از زر و دو کاخ از سیم و دو کاخ از پولاد و دو کاخ از بلور بود و از همین دژ بود که دیوان مازندران را به بند افکند و از ویران کردن جهان باز داشت (نقل از کریستن سن، کیانیان، ۱۱۲) از تفسیر وندیداد فرگرد دوم چنین در می یابیم که بیم {جمشید} و کی اوس هر دو جاویدان خلق شده بودند، لیکن بر اثر گناهان خود فنا پذیر شدند (همان، ۱۱۳) کیکاووس به وسوسه اهریمن بر آن شد که چهار عقاب به چرخ بندد و با آن به آسمان رود.

گرفتی زمین و آنچه بد کان تو شود آسمان نیز در دام تو

سفر به آسمان برای کاووس فرجام خوشی در پی نداشت. او از آسمان سقوط کرد تا اینکه به یاری رستم و سایر پهلوانان ایرانی نجات یافت (یغمایی، ۱۳۷۰، ۱۵۴) وی تا آن درجه با ایزدان و دیگر مقدسان ستیزگی نمود که فر خود را از دست داد.

جنگ مازندران به روایت تاریخ

از میان تمام تواریخ مورد استفاده، شاید تنها زین الاخبار است که از مازندران سخن می گوید. اما گردیزی با ترکیب وقایعی از جنگ های مازندران و هاماوران، روایتی ناهمگون می آفریند. «کاووس به زمین مازندران رفت. و حرب کرد با سمر بن عنتر، بیشتر از سپاه کیکاووس بمردند و بروی جادو کردند، و او را بگرفتند، و اندر چاهی باز داشتند؛ با طوس بن تور {نوذر} و گیو و بیژن فرزندان گودرز کشاورزان، و همه چشم کیکاووس نابینا شدند. و دختر سمر؛ سوداوه چون کیکاووس را بدید، خویشتن بروی عرضه کرد، که اگر مرا بپذیری، من ترا ازین محنت خلاص آرم. کیکاووس او را بپذیرفت و عهد کرد؛ که چون برود او را با خویشتن ببرد. پس خبر ایشان به رستم بن دستان رسید. و رستم با دوازده هزار مرد مسلح تمام بر اشتران نجیب نشستند، و از سیستان برفتند و از بیابان بگذشتند، و از راه دریا به مازندران آمدند که او را یمن گویند، و قصد آن حصار کردند، و نگاهبانان حصار جادوان بودند، و جادوی کردند، و ابری برآمد و این محبوسان چاه نابینا شدند، که شب از روز شناختند و رستم شمشیر اندر نهاد، و بسیار از ایشان بکشت و حصار بستد و آن همه قوم را کور یافت، متحیر گشت. سوداوه گفت: جگر آن جادوان بسایند، و آب آن اندر چشم ایشان کنند. چنان کردند، همه چشم هاشان روشن گشت و به ایران باز آمدند» (گردیزی ۱۳۶۳، ۴۵ و ۴۶).

چنانکه ملاحظه می‌شود پاره‌ای از عناصر داستان بالا، از وقایع جنگ مازندران است. از جمله اینکه محل رویدادها مازندران است که به تعبیر گردیزی آن را یمن گویند. و دیگر کور شدن لشکریان کاووس به وسیله جادوان و نیز علاج این درد با چکاندن خون جگر دیو سپید، در چشمان نابینا، همگی از داستان جنگ مازندران اقتباس شده‌اند و ضمن ترکیب با روایت جنگ هاماوران، منجر به خلق روایتی متفاوت به وسیله گردیزی شده است. ثعالبی نیز روایت جنگ مازندران را در نوشته‌های خود ذکر نکرده است ولی به نظر می‌رسد، او نیز مانند گردیزی، عناصری از این داستان را در ابتدای جنگ یمن، مورد استفاده قرار داده است. بدین ترتیب که در ابتدای این رویداد، دیوی خنیاگر از زیبایی‌های هاماوران، تصاویری را بیان می‌کند که با طبیعت مازندران سازگارتر است تا سرزمین خشک یمن (ثعالبی، ۱۰۶). این مطلب در روایت جنگ یمن خواهد آمد. این گونه موارد دوگانه سبب شده است که عده‌ای از محققان، نظریاتی در این مورد ارائه دهند که به ذکر قسمت‌هایی از آنها می‌پردازیم.

جلال خالقی مطلق به نقل از اشپیگل می‌گوید: «از این دو روایت، جنگ مازندران روایت اصلی است و جنگ هاماوران به تقلید از آن ساخته شده است. ... به نظر می‌رسد، نظر اشپیگل درست است. اگر داستان هاماوران را اصلی بگیریم، این روایت تازه پس از تسخیر یمن در زمان خسرو انوشیروان ساخته شده است. در حالی که مازندران که در اصل به هند اطلاق می‌شد، در روایات ما کهن‌تر از یمن است. گذشته از این، روایت جنگ مازندران دارای عناصر افسانه‌ای بسیار کهن‌تری از وقایع تاریخی گونه روایت جنگ هاماوران است. همچنین سرود زیبایی‌های مازندران در آغاز داستان از زبان دیو خنیاگر که در غرالیس ثعالبی، در آغاز روایت هاماوران آمده است؛ با هند و حتی مازندران ایران سازگارتر است، تا به سرزمین خشک یمن. بنابراین روایت مازندران، روایت اصلی‌تر و کهن‌تر است... همچنین گردیزی در زین الاخبار، که مانند ثعالبی و دیگر مورخان ایرانی و عرب فقط همان روایت هاماوران را به طور خلاصه نقل کرده است و از روایت مازندران و هفت‌خان رستم چیزی ندارد، ولی محل وقایع را مازندران نامیده است و نه هاماوران یا یمن. منتها او در يك جا توضیح داده است که، از راه دریا به مازندران آمدند که او را یمن گویند. «یعنی در اینجا روایت متأخرتر در زیر نام جغرافیایی روایت کهن‌تر نقل شده است، ولی محل واقعی نام جغرافیایی کهن‌تر فراموش شده و با محل جغرافیایی جدید یکی گرفته شده است» (خالقی مطلق، ۱۳۷۲: ۴۱۲-۴۱۶).

تحقیق و نظر دیگر از احسان یار شاطر است. او می‌گوید: «از دو سفر جنگی مصیبت باری که در شاهنامه با پادشاهی کاووس نسبت داده می‌شود، سفر جنگی به مازندران، بازتاب خاطره لشکر کشی ایرانیان به کشورهای همسایه است. محل اصلی سرزمینی که ایرانیان، مازندران می‌خواندند و نیز معنی این نام تا اندازه‌ای مبهم است. این نام در اصل به سرزمین دشمن، با باورهای دینی متفاوت اطلاق می‌گردید؛ که ایرانیان در دوره افسانه‌ای خود آن را می‌شناختند. کاربرد این نام برای طبرستان نسبتاً جدید است و احتمالاً تاریخ آن به اواخر دوره ساسانی می‌رسد. جغرافیا نویسان نخستین اسلامی یادی از آن نمی‌کنند. محمد قزوینی در «مقدمه قدیم شاهنامه» می‌نویسد: «اینکه نام مازندران که ظاهرأ معنی تحت‌اللفظی آن «دروازه یا دره غولان» است، از حیث محل آن تا اندازه‌ای مبهم بود. حکایت از آن دارد که این نام ظاهراً برای پاره‌ای از نواحی غربی از جمله سوریه و یمن نیز به کار می‌رود» منشی زاده، استدلال کرده که مازندرانی که در حماسه ملی آمده در حقیقت به ناحیه‌ای شرقی در همسایگی هند یا در درون مرزهای آن اشاره دارد. دلیل عمده‌اش این است که نام دیوانی که رستم در طی مأموریت نجاتش به مازندران شکستشان می‌دهد، یعنی؛ ارژنگ، دیو سفید، سنجه، پولاد قندی و بید عملاً از نام‌های پادشاهان پندوة یا اعیان و محتشمان ایشان، آنگونه که در مه‌بهارته از آنان نام رفته برگرفته شده‌اند. اگر در واقع لشکرکشی‌های کاووس به مازندران و هاماوران به افسانه‌های کهن او تعلق دارند، در این صورت منطقی است که صحنه رویدادها را در مشرق جست و یکسان‌انگاری آنها با طبرستان و حمیر را به دوره‌ای متأخر متعلق دانست و اگر از افسانه‌های رستم بیرون آمدند، باز هم خاستگاه سکایی افسانه‌های رستم به سود این نظر است که

مازندران و هاماوران را باید در نواحی افغانستان و شمال و غرب پاکستان جست؛ یعنی در جایی که قبایل سکایی بارها به آنجا دست انداختند. میتوان تصور کرد که بعدها که مازندران را با طبرستان یکی دانستند. شماری از رویدادهای مربوط به دهک، فریدون، منوچهر، رستم و دیگران به ناحیه اخیر انتقال یافت (یارشاطر، ۱۳۸۱: ۵۵۷). فردوسی داستان سفر جنگی کاوس به مازندران را به تفصیل بیان کرده که خلاصه آن چنین است: کیکاوس فریب دیوان را میخورد و به رغم مخالفت های پهلوانان و بزرگان و به خصوص زال و رستم، آهنگ مازندران میکند تا آنجا را فتح کند و بر شاه مازندران پیروز شود. شاه مازندران ازیو سپید کمک میخواهد. دیو سپید جادومیکند و چشمان کاوس و همراهانش را تیره میسازد و لشکر ایران پریشان و پراکنده شده و به اسارت شاه مازندران در می آید. کاوس در این حال به یاد پند های زال و بزرگان ایران می افتد و به زال و رستم پیغام میفرستد و از آنان یاری می خواهد. زال رستم را به یاری کاوس میفرستد. رستم دو راه در پیش دارد: راه دراز و امن که کاوس رفته است و راهی کوتاه اما دشوار و پر خطر، پر از شیر و اژدها و دیو و جادو. رستم در راه یاری رساندن به لشکریان ایرانی راه کوتاه اما پر خطر را انتخاب میکند، از هفت منزل میگذرد که در شاهنامه به هفت خان رستم معروف است. در خان نخست رستم دمی می آساید و در همان حال که او در حال استراحت است، رخس باشیری نبردی سخت میکند و او را از پای در میآورد. در خان دوم بیابان گرم و بی آب و علفی را پشت سر می گذارد و با گرما و تشنگی مقابله میکند؛ در همین حال از آفریدگار طلب کمک میکند و دیری نمی گذرد که میشی زیبا که آیتی ایزدی است از برابر او می خرامد و آبشخور را به او نشان میدهد. در خان سوم اژدهایی نیرومند را با کمک رخس می کشد. در خان چهارم رستم زنی جادوگر را که باصورتی زیبا قصد فریب او را دارد با هدایت یزدان از بین میبرد. در خان پنجم رستم در زمینی سرسبز و خرم در حال آسودن است که دشتبان به وی اعتراض میکند و رستم به قصد گوشمالی او، گوش هایش را از بن میکند و او به «اولاد» نامی که سالار آنجاست شکایت می کند و اولاد با پهلوانانش به رستم حمله می کنند و رستم در دم آنها را تار و مار میکند. و اولاد را نمی کشد به شرط اینکه محل زندگی دیو سپید و و جایگاه کاوس را به او نشان دهد. در خان ششم رستم با ارژنگ دیو نبرد میکند و او را از پای در می آورد و سپس به جایگاه کاوس و لشکریان ایران میرسد و غریو شادی از ایرانیان در بند و کاوس بر می خیزد. رستم ابتدا با راهنمایی اولاد به محل دیو سپید میرسد و با او مبارزه ای سخت میکند و او را از پای در می آورد و جگرش را که داروی چشمان کاوس و لشکریانش است، در آورده و بر چشمان آنها میمالد و آنها بینایی خود را باز می یابند و سر انجام نیز رستم با شاه مازندران نبرد می کند و براو پیروز می شود و اولاد را که در تمامی مراحل او را کمک کرده به فرمان روابی مازندران می گمارد (فردوسی، ۱۳۸۹، ۱۴۶-۱۱۲).

جنگ یمن به روایت منابع تاریخی

اکثر تاریخهای مورد استفاده ی این تحقیق، رخداد جنگ یمن را به تصویر کشیده اند و کم و بیش و با اختلافاتی چند از آن مطالبی نوشته اند. و این به علت رنگ و بوی تاریخی تر داستان است که حوادث به زعم این نویسندگان در يك کشور دارای اسم و رسم تاریخی اتفاق می افتد. شاید تنها در اخبار الطوال دینوری، ذکر ی از این جنگ به میان نیامده است. وجه مشترك تمام تواریخ در ذکر جنگ یمن، این است که آن را در شمار آخرین حوادث روزگار کیکاووس ثبت کرده اند. این داستان حتی پس از داستان سیاوش و نیز پس از صعود کاووس به آسمان و فرو افتادن او ذکر گردیده است؛ به طوری که در این تواریخ، رستم پاداش خدمات خود را دریافت می دارد و به زابلستان، مملکت خویش باز می گردد.

طبری در مورد این جنگ اینگونه روایت می کند: «سپاه برگرفت و به یمن رفت. ملك یمن مفلوج بود به دست و پای، کیکاووس بیامد و حمیر بن قحطان بیامد و با لشکر عرب و کیکاووس را بشکست و اسیر کرد و در چاهی کرد. پس خبر به رستم رسید، لشکر

بسیار بیاورد و با ملك يمن جنگ کرد و کیکاووس را برهانید و ملك يمن بیرون آمد با سپاهی بسیار، و رستم پیغام داد به کیکاووس که من همی ترسم که اگر ایشانرا بکشم، ایشان ترا بکشند. کیکاووس گفت تو از بهر من مترس هر چه بتوانی کرد، بکن. رستم جنگ کرد و آن ملك يمن بیرون کرد و سپاه او را بسیار اسیر کرد. سپس مهتر يمن از رستم صلح خواست، برآنکه کیکاووس را دست باز دارد و صد بدره زر و سیصد بدره درم و هزار اسب تازی بدهد و رستم رضا داد و کیکاووس را بیاوردند؛ با آن مال و اسباب. رستم از آنجا بازگشت و به ایران آمد و کیکاووس را بر تخت بنشاند» (طبری ۱۳۶۲، ج ۲، ۴۲۵-۴۲۴) همین مورخ در مورد شاه يمن، چنین می‌نویسد: «... در آن هنگام پادشاه يمن ذوالاذعار پسر ابرهه ذوالمنار، پسر رائش بود و چون به يمن رسید، ذوالاذعار به مقابله وی آمد» (همانجا)

مسعودی بدون اشاره به فرود اجباری کاوس در يمن میگوید؛ که کیکاوس رو به يمن نهاد و در جنگ با شمر بن فریقس شاه يمن شکست خورد و در زندانی بسیار تنگ محبوس شد و دختر شمر که سعدی نام داشت، بدو دل باخت و در نهان در مدت چهار سالی که کیکاوس در زندان بود، به او نیکی کرد تا اینکه رستم با چهار هزار سپاهی از سیستان بیامد و شاه يمن را شکست داد و او را کشت و کیکاوس را آزاد کرد و با سعدی به ایران باز گردانید (مسعودی، ج ۱، ۲۲۲).

مقدسی در مورد این جنگ می‌گوید «گویند کیکاووس پیروز مند و نیک روز بود بر اثر پیروزی و نیک روزی که خداوند نصیب او کرده بود، خواست که از آسمان آگاه شود. قصری را که در بابل است بنا کرد و بر آن صعود کرد. خداوند بر او خشمگین شد و او را ترک کرد تا آن رفعت و بلندی مقامش فرو کاست و نتوان شد و خداوند فرشته ای را فرستاد تا قصر او را با تازیانه ای آتش زد و آن را قطعه قطعه کرد و ویران کرد و پادشاهان بر او عصیان کردند و او به جنگ پادشاه يمن رفت و با او پیکار کرد. او را محاصره کردند و اسیر گرفتند و در بند نهادند. چنان که یاد کردیم و این داستان آنگونه که روایت شده؛ مانند داستان نمرود است. گویند رستم با گروه انبوهی از سیستان بیرون شد و از سیمرغ خواست تا با او همراه شود. سیمرغ پر خویش به او داد و گفت هر گاه نیاز مند شدی آن را در آتش افکن من در دم حاضر میشوم. رستم روانه شد تا به يمن رسید و با ایشان پیکاری سخت کرد. گویند پادشاه حمیر جادوگر بوده به افسون، شهر خویش را بر داشت و میان آسمان و زمین معلق ساخت. رستم پر سیمرغ را در آتش افکند و در دم سیمرغ ظاهر شد. و رستم را بر پشت خویش سوار کرد و اسبش با چنگهایش گرفت و در آسمان پرواز کرد تا برابر شهر رسید و در حال که مثل رعد صدا می کرد بال گشود و بر شهر فرود آمد و رستم با ایشان پیکاری عظیم کرد و کیکاوس را از چاه بیرون آورد و سعدی {سودابه همسر کیکاوس} را نیز به همراه اوازچاه بیرون آورد و هر دو را به بابل فرستاد (مقدسی، ۱۳۷۴، ۵۰۵ و ۵۰۶)

گردیزی جنگ مازندران و يمن را در روایتی واحد گزارش کرده و می‌گوید: «... و به زمین مازندران رفت. و حرب کرد با سمر بن عَتر، بیشتر از سپاه کیکاووس بمردند، و بروی جادو کردند، او را بگرفتند، و اندر چاهی بازداشتند با طوس بن تور {نوذر} و گیو و بیژن فرزندان گودرز کشاورزان، و همه چشم کیکاووس نابینا شدند و دختر سمر سوداوه چون کیکاووس را بدید، خویشتن بروی عرضه کرد، که اگر مرا بپذیری، من ترا ازین محنت خلاصی آرم. کیکاوس او را پذیرفت و عهد کرد: که چون برود او را با خویشتن ببرد. پس خبر ایشان به رستم بن دستان رسید. و رستم با دوازده هزار مرد مسلح تمام بر اشتران نجیب نشستند، و از سیستان برفتند و بیابان بگذاشتند، و از راه دریا به مازندران آمدند که او را يمن گویند، و قصد آن حصار کردند، و نگاهبانان حصار جادوان بودند، و جادوی کردند، و ابری برآمد و این محبوسان چنان نابینا شدند که شب از روز شناختند. و رستم شمشیر اندر نهاد، و بسیار از ایشان بکشت و حصار بستند و چنان کردند، همه چشم‌هایشان روشن گشت و به ایران باز آمدند» (گردیزی، ۱۳۶۳: ۴۶-۴۵)

مسعودی شرح این واقعه را چنین بیان می‌کند: «گویند نخستین کس از ملوک که مقیم بلخ شد و از عراق برفت کیکاووس بود. وی از آن پس که به عراق نافرمانی خدا کرد و بنائی برای پیکار آسمان بساخت، روبه يمن نهاد و پادشاه وقت يمن که کیکاووس

به جنگ او رفته بود بدست شمر بن فریقس بود. شمر به مقابله او برون شد و اسیرش گرفت و در زندانی بسیار تنگ محبوس کرد و دختر شمر، که سعدی نام داشت، بدو دل باخت و نهان از پدر با او و همراهانش نیکی همی کرد و چهار سال به زندان بود، تا رستم او را بکشت و کیکاووس را برهانید و به ملکش بازگردانید و سعدی نیز همراه وی بود که بر او تسلط یافت» (مسعودی، ۱۳۴۴، ج ۲: ۲۲۱-۲۲۲).

ابن بلخی به نقل از تواریخ دیگر در این باره چنین می نویسد:

«به عاقبت قصد یمن کرد به حکم آنکه ذوالاذعار بن ابرهه ذی المنار که در آن عهد ملک یمن بود، دست درازی ها میکرد و کیکاووس خواست تا او را مالش دهد و چون به حدود یمن رسید؛ ذوالاذعار با لشکرهای بسیار پیش باز رفت و کیکاووس را بگرفت و لشکر او را بغارتید و شکستی عظیم بر ایشان آورد و قتل بسیار کرد و کیکاووس را در چاهی محبوس کرد و سنگی بزرگ بر سر آن چاه نهاد. وی مدتی بماند تا رستم دستان لشکرها جمع کرد و به یمن رفت و کیکاووس را به قهر از ایشان بستد، به قول تواریخیان فرس، و اما تواریخیان عرب گفته اند؛ چون رستم با لشکرها آنجا رفت، ذوالاذعار با لشکر خویش بیرون آمد و هر دو لشکر برابر یکدیگر فرود آمدند و پیرامن لشکرگاه ها، خندق ها ساختند تا یک چندی برآمد و هر دو لشکر ستوه شدند، سپس صلح کردند و کیکاووس را باز دادند، به شرط آنکه بعد از آن قصد یمن نکنند» (ابن بلخی، ۱۳۴۶، ۶۷).

ثعالبی این داستان را با تفصیل بیشتری نقل می کند و همانطور که در بحث جنگ مازندران آمد، و توصیفات که از زبان دیو خنیاگر درباره ی یمن بیان میکند و آن را سرزمینی خشک و بی آب و علف ذکر میکند، که این مشخصات با سر زمین یمن سازگار است.

به هر حال ثعالبی چنین می گوید: «نام شاه یمن به پارسی «شاه هاماروان» پادشاه حمیر است و به زبان تازی به او «ذوالاذعار» فرزند ذومنار فرزند رانش می گفتند، او مردی بلند پایه و پرتوان و پادشاهی براستی نیرومند بود. ثعالبی در ادامه از حمله ی افراسیاب به ایران نیز سخن می گوید: «چون گزارش رفتار کیکاووس با افزوده های نادرست درباره ی کشته شدن یا زنده بودن او، پراکنده شد، ایران شهر بر آشفت و آشوب همه جا را فراگرفت و زمینی از جای خود بجنبید و اندام های کشور دچار بیماری شد و راه درمان دشوار گردید و مخالفان سر برآوردند و عرب به شورش برخاست. در این هنگام، افراسیاب فرصت را یافت و به ایران لشکر کشید و همه جا را تباه کرد و بر پایه ی سرشت بدی که داشت، به ویرانی کشور و آزار مردم پرداخت و دارایی ها را چپاول کرد و به ترکستان فرستاد، تا اینکه سرانجام رستم آماده ی فرونشاندن آتش برافروخته گردید و از گزندی بزرگ پیشگیری و به داد مردم رسید.

«.....چون رستم به نزدیک یمن رسید ... ذوالاذعار را میان آزاد کردن کیکاووس و جنگیدن آزاد گذاشت. ذوالاذعار جنگ را برگزید و با سپاهی از مردان جنگی به سوی آنان آمد. ولی همین که سپاه انبوه ایرانیان را بدید و شگفت کاری و نیرومندی و جنگ آزمایی رستم و فرخنده رایی او را شنید به آشتی گردن نهاد. رستم نیز به پاس تندرستی کیکاووس و از بیم جان او نرمش نشان داد. پیوسته فرستادگانی میان آن دو در آمد و شد بودند تا برآن شدند که ذوالاذعار، کیکاووس و توس و گیو و دیگر ایرانیان را از بند آزاد کند و دارایی ها را به آنان بازگرداند» (ثعالبی، ۱۳۷۲، ۱۶-۱۱۵). در کل میتوان گفت؛ صرف نظر از اینکه یمن و هاموران کدام نقطه بوده، آنچه از روایات تاریخی بر می آید؛ کاوس شاه علیرغم قدرت بلا منازعی که داشته، به دلیل سهل انگاری و بیخردی به جنگی که نیازی به آن نبوده کشیده شده و از قومی کوچک شکست میخورد و اینجاست که رستم فرزند زال، با هنر نمایی های رزمی خود وارد میدان شده و از اینجا به بعد قدرت شاهان کیانی تحت تاثیر درخشش شخصیت او تنزل پیدا میکند و نقش تعیین کننده در تاریخ ایران ایفا میکند گرچه به جز فردوسی مورخین دیگر بندرت به این جهان پهلوان ایرانی اشاره کرده اند.

کاخ کاووس و پرواز او به روایت منابع تاریخی

داستان کاخ کیکاووس و پرواز او به آسمان از جمله حکایات برجسته دوران پادشاهی کیکاووس است که اکثر تواریخ، اگرچه شرح نه چندان مفصلي از حوادث روزگار کاووس دارند، اما از ذکر آن چشم‌پوشي نکرده و کم و بیش به توصیف ویژگی‌های آن پرداخته‌اند. ثعالبي داستان این کاخ را به صورت مختصر چنین بیان می‌کند: «و در شهر بابل، کوشکی بلند بر افراشت و از سنگ، آهن و روی و مس و سرب و نقره و طلا در آن خانه‌ها ساخت. برای آن کاخ از روم و هند و چین هدایا و مسکوکات آوردند.» (ثعالبي، ۱۳۶۸، ۱۱۲) ولي داستان صعود او به آسمان را با تفصیل بیشتری چنین توضیح می‌دهد: «..... بار دیگر اهریمن بر گرده اش سوار گردید و او را از راه بیرون کرد تا خِزْد از کف بداد. و خود رای گشت و حال بگردانید و با خویشان گفت: که خدای هستم و بر آن شد که بر آسمان بالا رود و از آسمان‌ها آگاهی یابد و آنجا را به زیر نگین خویش در آورد، چنان که با جنگ آوری‌های خویش پادشاه زمین گشته است. دستور داد چهار جوجه عقاب آوردند. آنها را تربیت کردو غذا داد تا نیرومند شدند. آنگاه به بام کوشک آمد که بلندای آن چهار صد زراع بود و تخت سبک وزنی خواست و گفت تا به چهار گوشه تخت چهار نیزه ببندند و از سر هر نیزه گوشت پاره ای آویختند و پاهای چهار عقاب را به پایه‌های نیزه‌هایی که بر تخت استوار کرده بودند ببستند. وی بر تخت نشست و با خویش سلاح برداشت. عقاب‌ها از روی بام به پرواز در آمدندو همچنان در فضا به بالا می‌کشیدند، تا خود را به پاره‌های گوشت رسانند، که در بالای سرشان آویخته بود، تا به دور ترین جا، و میان زمین و آسمان رسیدند و چون عقاب‌ها گرسنه شدند و از پرواز فرو ماندند و خورشید بال‌های آنها بسوزانید، {و} با تخت به زمین فرو افتادند و در سیراف، {در} بدترین جاها، فرو نشستندو کیکاووس فرو افتاد و از هوش برفت. اما خداوند هلاکش را اراده نکرده بود که در قضای الهی؛ زادن سیاوش از نسل او و زادن کیخسرو از سیاوش، گذاشته بود تا افراسیاب را نابود کند (همان، ۱۱۳-۱۱۲).

توصیف این کاخ در روایت مقدسی چنین است: «گویند کیکاووس پیروزمند و نیکروز بود و برای پیروزی و نیکروزی که خداوند نصیب او کرده بود، خواست که از آسمان آگاه شود. قصري را که در بابل است، بنا کرد و بر آن صعود کرد. خداوند بر او خشمگین شد و او را ترك کرد تا آن رفعت و بلندي مقامش فرو کاست و ناتوان شد و خداوند فرشته‌اي را فرستاد تا قصر او را با تازیانه‌اي آتش زد و آن را قطعه قطعه و ویران کرد و پادشاهان بر او عصیان کردند» (مقدسی، ۱۳۷۴، ۵۰۵).

روایت کاخ کیکاووس و پرواز او به آسمان در تاریخ الرسل و الملوك پس از داستان سیاوش و نخستین کین‌خواهی سیاوش آمده است. بدین صورت که «گویند شیطان‌ها مطیع کیکاووس بودند و به پندار مطلعان اخبار سلف، شیطان‌ها به فرمان سلیمان پسر داود اطاعت وی می‌کردند. و کیکاووس فرمان داد تا شهری برای وی ساختند و آنرا کیدر و به قولی قیقذور نام کرد و طول شهر چنانکه گفته‌اند؛ هشتصد فرسنگ بود و بگفت تا حصاري از سرب و حصاري از شبه و حصاري از مس و حصاري از سفال و حصاري از نقره و حصاري از طلا به دور شهر برآرند و شیطان‌ها شهر را با همه چهارپا و خزینه و مال و مردم میان آسمان و زمین می‌بردند. چنان بود که کیکاووس می‌خورد و می‌نوشید اما به آبریزگاه نمی‌رفت. آنگاه خدا ی عزوجل کسی برانگیخت که شهر کیکاووس را ویران کند و او به شیطان‌های خویش فرمان داد تا کسی را که آهنگ ویران کردن شهر داشت، دفع کنند اما نتوانستند و چون کیکاووس دید که شیطان‌ها تاب دفاع ندارند؛ سران آنها را بکشت. کیکاووس پیوسته فیروز بود و با هر يك از پادشاهان در افتاد ظفر یافت و چنین بود تا از شوکت و ملك و توفیق مدام به اندیشه افتاد که به آسمان بالا رود. از هشام بن محمدکلی روایت کرده‌اند، که کیکاووس از خراسان به بابل آمد و گفت بر همه زمین تسلط یافته‌ام و باید کار آسمان و ستارگان و بالایی آنرا نیز بدانم و خدا نیرویی بدو داد که باکسان خود در هوا بالا رفت تا به ابرها رسیدند؛ آنگاه خدا نیرو از آنها بگرفت و بیفتادند و هلاک شدند و

او جان به در برد و آنروز به آبریز رفت و پادشاهیش تباهی گرفت و زمین پراکنده شد و شاهان ، بسیار شدند که با آنها به پیکار بود و گاهی فیروز می شد و زمانی مغلوب» (طبری، ۱۳۶۲، ج ۲، ۴۲۴).

بلعمی نیز مطالب بالا را عیناً مانند منبع خود که تاریخ طبری است، بی کم و کاست و جابه جایی نقل کرده است جز اینکه نام کاخ کاووس را «کی گرد» درج کرده است (بلعمی، ۱۳۸۶، ۵۵۴).

گردیزی روایت ساده تری در این مورد نقل می کند ، بدین صورت که ؛ « و کیکاوس بر نظام همی رفت ، تا ابلیس او را از راه ببرد، و قصد آسمان کرد و صندوق ساخت ، و وزیران و سالاران او را پند دادند ، فرمان نبرد و بر هوا اندر رفتند و صندوق از آنجا فرو افتاد و دردمند شد و از آن کرده پشیمان شد و جامعه درشت پوشید و بر پلاس درشت نشست و هیچ نیز نخندید و سوی آسمان نگریست و گوشت نخورد و مجامعت نکرد و بسیار بگریست ، بران کرده های خویش ، و از آن پشیمانی خورد فراوان (گردیزی ۱۳۶۳، ۴۴).

ابن بلخی نیز چنین گزارش میکند: « و در زمین بابل بنایی عظیم ، بلند فرمود و آن بنا تل عقرقوفست . و قومی گفته اند که آن بنا را از بهر آن کرد تا آنجا بر تخت نشیند ، که چهار عقاب آنرا برداشتند و بر هوا بردند . بعضی گویند که به نظاره ی آسمان می رود و این محالست ؛ چه دیوانگان را مانند این صورت نبیند که هیچ کس از اهل این دنیی {دنیا} طاقت آن ندارد که از مکان و هوا بگذرد و اما این تل عقرقوق او کرده است. و آنرا «صرح» گویند و عرب هر کجا که بلندی باشد آنرا صرح گویند» (ابن بلخی، ۱۳۵۲، ۶۵). در یک جمع بندی باید گفت ؛ این اسطوره تحت تاثیر عوامل اجتماعی تغییر یافته و به دلیل نیاز مردم نسبت به برخی اساطیر دچار تحول و تغییر شده و دآوری مورخین نیز در مورد وی تحت تاثیر ایر تحولات قرار گرفته است . وی برغم اینکه پهلوانی سترگ در خدمت داشته ، و لی با نا بخردی یها و سبکسری های خود کشور را به سوی جنگ و ویرانی و تباهی سوق داده است. دوره حکومت وی نیز از فراز و فرود های زیادی بر خوردار بود . کاوس در نظر مورخین اسلامی پادشاهی موفق و مقتدر بود، گر چه فردوسی در باره وی نظر دیگری دارد و او را پادشاهی مغرور و جاه طلب و متلون و بی تدبیر معرفی می کند.

نتیجه گیری

در شاهنامه کیکاوس ، پسر کیکاوس ذکر شده ؛ در صورتیکه اغلب مورخین اسلامی او را نوه کیکاوس دانسته اند . کیکاوس پس از آنکه فریب دیوان را می خورد ، با وجود مخالفت های پهلوانان و بزرگان به ویژه زال ، آهنگ جنگ مازندران کرده تا آنجا را فتح کند . شاه مازندران از دیو سپید کمک می خواهد . دیو سپید جادو کرده و چشمان کیکاوس و همراهانش را تیره و نا بینا می سازد. و لشکر ایران پریشان و پراکنده می شود . کیکاوس در این هنگام به یاد پندهای زال و بزرگان ایران می افتد و به رستم پیغام می فرستد که او را یاری کند. زال هم رستم را برای کمک به آنها روانه مازندران می کند . رستم پس از نبرد های سخت و شگفت انگیز و عبور از هفت منزل که به هفت خان معروف است ، بر دیو سپید پیروز میشود و شاه را با همراهانش نجات میدهد . کاوس شاه با یکصد و پنجاه سال حکومت ؛ قدرت و قلمرو وسیعی که در منابع به وی نسبت داده شده ، از معروفترین شاهان کیانی بشمار میرود . نگاهی به شخصیت و عملکرد وی ، سیمای دو گانه ای از او بدست می دهد . با بررسی سیر تحول شخصیت او از متون باستانی ؛ مانند اوستا و بند هشن تا شاهنامه فردوسی و منابع مورخین اسلامی ، میتوان نتیجه گرفت که این اسطوره تحت تاثیر عواملی ، همچون عوامل اجتماعی ، و تلقی مورخین و تغییرات اسطوره ای و نیاز مردم به برخی اساطیر ، ادغام و جابجایی با اسطوره های دیگر و نفوذ اساطیر دیگر ملتها در گذر زمان به کلی دستخوش دگرگونی شده است ، گاه از جایگاه خداگونه ، آسمانی و ارجمند خود به مرتبه پادشاهی سست عنصر و کم خرد و بی تدبیر تنزل پیدا کرده و علیرغم در اختیار داشتن پهلوانانی سترگ و قلمروی وسیع و

لشگری نیرومند کشور را به سوی جنگ‌هایی بیهوده و ویرانی سوق می‌دهد، و زمانی به مثابه پادشاهی نیرومند جلوه میکند که وسیع‌ترین قلمرو ایران در زمان حکومت وی تحقق می‌یابد. با توجه به فرضیه مطروحه در ابتدای پژوهش باید گفت، علیرغم اینکه کاوس شاه کیانی در شاهنامه مورد نکوهش قرار گرفته، بالعکس در اوستا پادشاهی صاحب فره و فرهمند ذکر شده و اغلب مورخین دوره اسلامی هم به تبعیت از اوستا او را شاهی مقتدر و شکوهمند دانسته‌اند. اما آنچه این پادشاه را با دیگر پادشاهان شاهنامه متفاوت کرده، جلوه‌های متضاد شخصیتی وی است. ازسویی وی پادشاهی اهورایی و داره فره ایزدی و اهل کاوش و نیایش و ازسوی دیگر وی دارای خوبی اهریمنی، جنگ طلب و خودکامه است. علیرغم نظر فردوسی در مورد وی، اما مورخین وی را به قدرت و قلمرو وسیعش ستوده‌اند.

منابع

- ابن اثیر، عزالدین، (۱۳۷۰)، تاریخ کامل، ترجمه‌ی دکتر محمدحسین روحانی، تهران: انتشارات اساطیر.
- ابن بلخی، (۱۳۶۳)، فارسنامه، به سعی و اهتمام و تصحیح گای لسترینج و رینولد نیکلسون، نشر دنیا
- بلعمی، ابوعلی محمد بن محمد، (۱۳۷۸)، تاریخ بلعمی (تکلمه و ترجمه‌ی طبری)، به تصحیح محمد تقی بهار، تهران: انتشارات زوار.
- بیرونی، ابوریحان، (۱۳۵۲)، آثارالباقیه، ترجمه‌ی اکبر داناسرشت، تهران: ابن سینا
- پورداوود، (ابراهیم، (۱۳۷۷)، پشت‌ها، به کوشش بهرام فره‌وشی، (ج ۱ و ۲) تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- ثعالبی، ابومنصور عبدالملک، (۱۳۷۲)، شاهنامه‌ی کهن (پارسی تاریخ غررالسیر)، پارسی‌گردان محمد روحانی، انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد.
- خالقی مطلق، جلال، (۱۳۷۲)، گل‌رنج‌های کهن، به کوشش علی دهباشی، تهران: نشر مرکز.
- رضی، هاشم (۱۳۷۹) اوستا کهن‌ترین گنجینه مکتوب ایران باستان، تهران: بهجت.
- خواند میر، غیاث‌الدین بن همام‌الدین الحسینی، (۱۳۸۰) به اهتمام محمد دبیرسیاقی، تهران، خیام
- طبری، محمد بن جریر، (۱۳۶۲)، تاریخ‌الریسل والملوک، (تاریخ طبری) (۱۴ جلدی)، ترجمه‌ی ابوالقاسم پاینده، انتشارات اساطیر.
- کریستن سن (۱۳۵۰) کیانیان، ترجمه ذبیح‌الله صفا، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- گردیزی، ابوسعید عبدالحي بن ضحاک بن محمود، (۱۳۴۷)، تصحیح و مقابله عبدالحي حبیبی، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- مجم‌التواریخ و قصص (۱۳۸۹) تصحیح ملک الشعراء بهار، به اهتمام محمد رمضان، تهران، اساطیر.
- مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین (۱۳۸۷)، مروج‌الذهب و معادن‌الجواهر (۲ جلدی)، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: علمی و فرهنگی.
- مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین (۱۳۴۹) التنبيه و الانشراح، ترجمه ابو القاسم پاینده، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- مسکویه رازی، ابو علی (۱۳۶۹) تجارب‌الامم، ترجمه ابو القاسم امامی، ج ۱، تهران: سروش.
- مقدسی، مطهر بن طاهر، (۱۳۸۱)، البدأ‌التاریخ (آفرینش و تاریخ)، ترجمه و تعلیقات از دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران: نشر آگه چاپ دومو
- میر خواند، محمد بن خواند شاه بن محمود (۱۳۸۰) تصحیح و تحشیه جمشید کیانفر، تهران، اساطیر.

یارشاطر، احسان و دیگران، (۱۳۸۱)، تاریخ ایران از سلوکیان تا فروپاشی دولت ساسانیان، پژوهش دانشگاه
کمبریج، جلد سوم، قسمت اول، ترجمه حسن انوشه. تهران: انتشارات امیرکبیر، چ سوم.
فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۵) شاهنامه، به کوشش حسینعلی یوسفی، تهران، یاس.

دانشگاه
ایران
پژوهشگاه
تاریخ و
تمدن